اندیشه ها ی رقصان
(1)

منوچهرجمالی

ما ، فقط چیزهائی را می بینیم ، که « تماشائی » هستند

ما غالبا در« دیدن » ، « تماشا» میکنیم ، وآنچه را تماشاکرده ایم ، « بینش » می نامیم . ما فقط چیزهای را می بینیم که تماشائی هستند . هم خطر ِ دیدن ، وهم هنر دیدن ، « **دور دیدن** » است . در دیدن ، انسان به دورها میرود . خطردوررفتن ِدیده، آنست که انسان، دردورها، پراکنده وتارومارمیشود و فراموش میکند که به خود بازگردد . « دیدن » ، کل وجود ِ انسان را پروبال میبخشد ، وبا خود میبرد ، و اورا درضمن بـُردن ، ازهم پاره پاره کرده و متفرق میسازد ودرهرکجائی میپاشانـد . اینست که در « تماشا » ، نا آگاهانه خود ِانسان ، بباد داده میشود، و« وجود انسان » ، در تماشا ، سرگردان ومضطرب و پریشان و آشفته میگردد . البته ما درعصری نیز هستیم که دیدن را به آسانی ، به « تماشاکردن ، میکاهد » . انسان درچنین زمانهائی ، هرچیزی را نمی بیند ، بلکه فقط « چیزهای تماشائی را ، تماشا میکند » ، و دیدن را با « تماشاکردن » ، اینهمانی میدهد . انسان ازگستره پهناور ِجهان پدیده ها ، فقط « رویدادها و پدیده هائی را که تماشاخانه و تماشاگاه هستند » می بیند . انسان ، فقط تماشاگر وتماشاچی هنگامه ها و رویدادها و کارها و اندیشه ها و گفتارهای تماشائی » شده است. مردم ، به عمل و اندیشه و گفتاری روی میآورند که ارزش بیشتر برای تماشا دارند . فلسفه و دین و سیاست وهنر

واخلاق ، فقط دنبال تماشاچیها و تماشاگران هستند ، وگوهر« تماشاخانه = تئاتر» پیدا کرده اند . برای چنین دیدگانی ، هرچیزی ویژگی « تماشائی » ندارد ، نه تنها پنهان وگم میماند ، بلکه موجودیتی ندارد. برای چنین دیدگانی این سخن مولوی که :

سخن در پوست میگویم که جان این سخن ، غیب است
نه در اندیشه می گنجد ، نه آن را گفتن امکانست
خمش کن ، همچو عالم باش ، خموش و مست و سرگردان
وگر اونیست مست مست ، چرا افتان وخیزان است

یک سخن خنده آور و پوچ است . چنین جان سخنی و چنین عالمی که تماشائی نیست ، و انسان را ازخود ، به بیرون به گردش و سیر و تفرج وگشت و گذار نمی برد ، جزخیالبافیهای درویشانه نیست . چنین دیده های تماشا دوستی ، دیگر نمیتوانند « فغانهائی که ازجان و اندرون، بلند میشوند » بشنوند ، و همگان را امر به خفقان گرفتن وخاموش ماندن میکنند ، و شنیدن این گونه فغانهای جانی را ، به خداوند غیب دان واگذارمیکنند :

عقل گوید مرا ، خمش کن ، بس
که خداوند غیب دادن آمد
من خمش کردم ای خدا ، لیکن
بی من ، از جان من ، فغان آمد

چنین دیده هائی که به تماشاخانه های سیاست و دین و اخلاق وهنر میخکوب شده اند ، دیگر، وجود مطربی را که دراندرون هرانسانی، ترانه دوستی و مهر مینوازد ، مطربی که یک نامش، « **بزمونه = اصل بزم وجشن ورقص**»، و نام دیگرش « **بهمن** » و نام دیگرش ، « « آسن خرد ، خرد آفریننده درهرانسانی» است ، جزو موهومات و خرافات میداند، وبرضد این خرافاتِ ضد علمی میجنگند :

اندرون هردلی ، خود ، نغمه و ضربی دگر
پای کوبان ، آشکارو ، مطربان ، پنهان چو راز
برترازجمله ، سماع ما بود در اندرون
جزوهای ما درو ، رقصان به صد گون عزّ و نـاز

« تماشاچی بودن » ، نه تنها مارا واقعیت بین کرده است ، بلکه مارا ازخود ، بیرون کشانیده و درتماشاخانه های سیاست و دین و اخلاق وهنر، دور ریخته است .« دیدن درتماشا کردن » ، « خود آفریننده را با رغبت، ازاندرون ، بیرون میاندازد ، وبرای « طردکردن ِ خود آفریننده اش » جشن هم میگیرد ! این طرب ، داستان « خربرفت » نیست ، بلکه « رقص خود ، برخود برفت » است . اینها عزای « سترون سازی خود » را جشن میگیرند !

این واژه « تماشا» درفارسی ، به اصل عربی « تماشی » برمیگردد که از« مشی = رفتن » گرفته شده است . « تماشا» به معنای « بایکدیگرپیاده رفتن » است، ولی درعرف ، به معنای « تفرج » بکار برده شده است . درواقع « تماشا »، سیرو گردش و گشت و گذارورفتن به خارج برای تفرج است (ناظم الاطباء) .درویس ورامین، فخرالدین گرگانی میگوید :

همه کس رفته ازخانه به صحرا برون بُرده همان ساز تماشا

ازاین روهست که حافظ ، برضد چنین بینشی ، میگوید :

خلوت گزیده را، به تماشا چه حاجت است

چون کوی دوست هست ، به صحرا، چه حاجت است

یا صائب ، چنین بینشی را ، ضد بینش جام جمی ، وکاری کودکانه میداند ، و میگوید :

جام جم ، آئینه دار ِکاسه زانوی ماست

کسی که زانوخم میکند وبه اندیشه فرومیرود، درجام جم مینگرد

ما چو طفلان ، هرطرف بهر تماشا میرویم

ویژگی « تماشا » ازاین عبارت در مجمل التواریخ والقصص ، برجسته تر، آشکار میگردد که « بفرمود تا همه مطربان ومسخرگان وهزّالان و سگان شکاری و بوزنه و ازاین جنسها که **تماشای ملوک** باشد ، از سرای خلافت بیرون کردند » . و **بِشر** صوفی ، معنای « تماشا » را باز ژرفترازاین می یابد . درتذکرة الاولیای عطار، ازاو روایت میشود که « یکی با بشر، مشورت کرد که دوهزار درم دارم حلال ، **میخواهم به حج شوم . گفت : تو به تماشا میروی** » . نه تنها حج کردن ، بلکه سایر مناسک

وحتا اخلاق وفضیلت دینی نیز، برای تماشا کردن هستند، چون دیده مردم ، تبدیل به دیده تماشاچی ساخته شده است . بینش دینی ، بینش سیاسی ، بینش فلسفی و بینش اخلاقی .. همه به تماشاچی بودن وتماشاگری اطاعات واعمال و زهد ، کاسته میگردد، و چنین دید وعمل و اندیشهِ تماشائی ، ستوده ومقدس ساخته میشود و ارج نهاده میشود .